

دکتر محمدحسین پاپلی یزدی
مهندس مجید لباف خانیکی
شماره مقاله : ۵۰۷

هرمنوتیک و پژوهش‌های تأویلی - تفهیمی نقد روش‌های تجربه‌گرای کلاسیک در تحقیقات علوم انسانی

M.H . Papoli - Yazdi
University of Ferdowsi
M . Labbaf Khniki



Hermeneutics and Interpretive - Reflective Research

After the Renaissance in Europe, research methodology in physical science changed dramatically. Empiricism and positivism became two major features of physical science.

Great successes and new discoveries in physical science, one after another, gave rise to the idea that scientific objectivity is the only thing needed in any scientific research. Inevitably, humanities and social science adopted the new methodology unquestioningly, to match up with the accepted norms of the time in order to gain status and prestige. Nevertheless, the new methodology was not in accordance with the nature of the subjects studied in those fields. The subject in physical science is inorganic matter, while in humanities and social science the researcher deals with man with all his mental, social, and cultural Complexities.

It is not then appropriate to study man from a physical scientist's view. Rather, one has to put himself in the subject position, understand and interpret its totality. This is what hermeneutics deal with. It has to be extended from scriptural interpretation to the vast field of human life.

خلاصه

پس از رنسانس در اروپا، روش علوم طبیعی دستخوش تحولی عمیق شد. تجربه‌گرایی Empiricism و اثبات‌گرایی Positivism شاخه اصلی علوم طبیعی شد. کشفیات پی‌درپی و موفقیت‌های بزرگ علوم طبیعی این تلقی را به وجود آورد که تجربه و عینیت Objectivity تنها ابزار قابل قبول در هر نوع فعالیت علمی است. یکی از این فعالیت‌های علمی، علوم انسانی و اجتماعی بود که برای کسب اعتبار ناچار به پذیرش تام تجربه و عینیت شد. غافل از این‌که موضوع Subject در علوم طبیعی با موضوع در علوم انسانی تفاوت جوهری Substantial دارد. موضوع در علوم طبیعی، ماده‌لاشعور است ولی موضوع در علوم انسانی، انسان با همه خصیصه‌های روانی، تاریخی و اجتماعی اوست. بنابراین برای بررسی انسان نباید از موضع دانشمند علوم طبیعی حرکت کرد؛ بلکه باید شناسا بتواند خود را به جای شناخته قرار دهد و تمامیت وجود او را درک کند. این روش همان هرمنوتیک است که باید از حوزه تفسیر متون به حوزه کلی زندگی انسان کشانده شود.

مقدمه

برای کشف حقیقت یک پدیده انسانی، مناسب‌ترین شیوه، استفاده توأم از قیاس^۱ و استقرا^۲ است که ما را از انحراف به سوی هریک از این دو قطب منطق اکتشاف علمی مصون می‌دارد^۳. مشکلی که امروزه بیش از پیش دامنگیر تحقیقات علوم انسانی شده است، تمیز ندادن میان ماهیت علوم انسانی و علوم طبیعی است که آثار آن در متدولوژی علوم انسانی هویداست. مثلاً برای این‌که تحولات مسکن قومی را دریابیم یا به علل فرهنگی توسعه یا عدم توسعه در منطقه‌ای برسیم یا حتی مشکلات اجتماعی مربوط به اعتیاد و ... را درک کنیم، علاوه بر داده‌های حسی، به تحلیل‌های ذهنی عمیق نیازمندیم. اما متأسفانه بسیاری از دانشمندان علوم انسانی برای بررسی موضوعات پیچیده‌ای مانند تحول مسکن از سنتی به مدرن، به گردآوری ارقام و آمار و برخی توضیحات سطحی استخراج‌شده از پرسشنامه‌های باز و بسته اکتفا می‌کنند؛ درحالی‌که بسیاری از این اطلاعات، تکراری و بی‌فایده است و به تنهایی حقیقت را روشن نمی‌کند. ما باید در قدم اول برگستره آگاهی فرهنگی و تاریخی خود بیفزاییم و آن‌گاه هر

پدیده انسانی را در شبکه‌ای از عوامل روانی، اجتماعی و محیطی تصور کنیم تا بتوانیم به گنه آن پی ببریم.

چالش میان عین و ذهن

اگر بخواهیم میان تجربه‌گرایی کلاسیک و تفکر قیاسی - ذهنی یکی را انتخاب کنیم وارد بحث چند صد ساله‌ای می‌شویم که میان تجربه‌گرایان (امپریست‌ها) و ذهن‌گرایان (ایده‌آلیست‌ها) جریان داشت و با ظهور کسانی مانند فرانسویس بیکن Francis Bacon به پیروزی تجربه‌گرایان انجامید. بیکن همه تصورات ذهنی و فرضیات پیش از مشاهده تجربی را به اصطلاح بت می‌نامد که به زعم او باید سرنگون شوند! اما هرکس که با علوم تجربی آشنا باشد می‌داند که بسیاری از نظریه‌ها و قوانین این علوم، با تصورات ذهنی و پیش‌فرض‌ها آغاز شده و سرانجام به محک تجربه آزموده شده‌اند. مثلاً آیا نظریه داروین Darwin را می‌توان نتیجه مستقیم داده‌های حسی و تجربه محض دانست و هیچ پیش‌فرض و تصویری را در ایجاد آن دخیل ندانست؟ شاید نوع تلقی بیکن مربوط به ناآگاهی نسبی او از علوم زمانه‌اش باشد. جالب است بدانیم که بیکن، کپرنیک^۵ Copernic را رد کرده است؛ کپلر^۶ Kepler و تیکوبراهه^۷ Tycho Brahe را نمی‌شناخته است، به گیلبرت^۸ Gilbert بی‌اعتنا بوده و ظاهراً از کارهای ویلیام هاروی^۹ William Harvey آگاه نبوده است.^{۱۰} با این‌که پس از رنسانس اروپا تلقی بیکنی بر روش علوم سلطه داشته است ولی هرگز چالش میان اصحاب عین و اصحاب ذهن پایان نیافته است. مثلاً در بحبوحه عصر روشنگری، دکارت Decartes برخلاف تجربه‌گرایان و حس‌گرایان می‌گوید: «خطاها زمانی رخ می‌دهد که بنیادهای عقل‌ورزی سست گردد و پدیده حواس یک بعدی بر فرایندها چیره شده و میدان عملی برای خرد نگذارد».^{۱۱} هگل Hegel نیز با این‌که از دکارت و ذهن فردی او دور می‌شود ولی همچنان از موضع اصحاب ذهن سخن می‌گوید و می‌اندیشد.^{۱۲} هگل یقین حسی را شناخت جزئی محض Pure Particular می‌خواند. او می‌گوید اگر بخواهیم نسبت به پدیده‌های موجود فقط از راه حس، معرفت پیدا کنیم دچار خطا خواهیم شد. مثلاً وقتی می‌گوییم «این یک درخت است» نتوانسته‌ایم حقیقت حاصل از یقین حسی را بیان کنیم. زیرا کلمه «درخت» اسم عام است و می‌تواند به هزاران پدیده دیگر هم اطلاق شود و این کلمه منحصرأ و ذاتاً به موضوع

مورد نظر ما دلالت ندارد. یا مثلاً اگر در یک لحظه بخواهیم زمان را توصیف کنیم، می‌گوییم «اکنون شب است». ولی کلمه «شب» به لحظات دیگر هم اطلاق می‌شود و دقیقاً منظور را برآورده نمی‌کند و حقیقتی را دربر ندارد. پس به زعم هگل شناخت جزئی محض به وسیله زبان قابل بیان و انتقال نیست و به همین دلیل به عنوان شناخت، اعتبار ندارد^{۱۳}. در عصر روشنگری آرای معتدل‌تری هم ساخته و پرداخته شد و اصحاب عین و اصحاب ذهن در فلسفه کسانی مانند ویکتور کوزن Victor Cousin به النقاط مناسبی دست یافتند^{۱۴}. برخی از این فلسفه‌های بینابینی در واقع میان آرای فیلسوفانی چون بارکلی Berkeley و هیوم Hume صلح برقرار کرد. در یک طرف بارکلی مدعی بود عالم مادی تنها در اذهان وجود دارد و به عبارتی «تنها من وجود دارم»^{۱۵} و در طرف دیگر هیوم چندان بر داده‌های حسی بدون مداخله فاهمه تأکید می‌کرد که هر نوع مفهوم‌سازی ذهنی (مانند روابط علیت) را مردود می‌دانست^{۱۶}. در این میان شیوه کانت Kant روش معتدل‌تری در پیش می‌گیرد زیرا قایل به هماهنگی حس استعلایی Esthétique Transcendentale و تحلیل استعلایی Analytique Transcendentale است. به این معنی که داده‌های حسی بدون فاهمه و تحلیل‌های ذهنی نمی‌توانند شناخت مناسبی به دست دهند و همین‌طور تحلیل‌های ذهنی بدون داده‌های حسی از واقعیت امور به دوراند و شناخت درستی پدید نمی‌آورند^{۱۷}. البته تعبیر کانت در تاریخ تفکر بی سابقه نیست. حتی بسیاری از فلاسفه باستان عملاً چنین شیوه‌ای برای کسب شناخت به کار می‌برده‌اند. مثلاً تعریف حکمت در فلسفه رواقیون عبارت است از: «هماهنگی و توافق بین تجربه درونی (ذهن) و تجربه خارجی مأخوذ از محیط و جهانی که فرد در آن زندگی می‌کند (واقعیت)»^{۱۸}. با این‌که چنین عقاید معتدلی در میان فلاسفه باستان اندک بوده‌است ولی این هماهنگی منطقی میان تحلیل‌های ذهنی و داده‌های حسی در طول قرون وسطی دچار تحریف شده و به فلسفه اسکولاستیک و ایده‌آلیسم محض (اصالت معنی) سوق می‌یابد. واکنش رنسانس علمی نسبت به ایده‌آلیسم قرون وسطی، حرکت افراطی به سوی قطب دیگر شناخت یعنی داده‌های حسی بود. رشد پوزیتیویسم و امپریسم که کشفیات علوم طبیعی آن را تقویت می‌کرد بر همه شاخه‌های علوم انسانی سایه افکند و توجه به داده‌های حسی اندک‌اندک تحلیل‌های ذهنی را کم‌رنگ کرد. البته اکثر مطالعات فلسفی که در تأیید تجربه‌گرایی انجام شده‌است، رنگ و بوی علوم طبیعی دارد. جالب توجه این‌جاست که

فلسفه تجربه‌گرای بیکن، لاک^{۱۹}، Locke، هیوم و دیگران عموماً با مثال‌های علوم طبیعی تبیین شده‌است^{۲۰}؛ یعنی با مثال‌های علوم تجربی نتایجی در علوم انسانی گرفته شده‌است و روش علوم تجربی به علوم انسانی نیز تعمیم داده شده‌است؛ تا جایی که امروز در علوم انسانی نیاز به رنسانس دیگری پیدا شده‌است؛ زیرا امروزه در بسیاری از شاخه‌های علوم انسانی مانند جامعه‌شناسی، به دنیای درونی انسان‌ها و روابط پیچیده آن با فرهنگ و تاریخ توجهی نمی‌شود؛ به این بهانه که هیچ معیار کمی برای سنجش درستی و نادرستی آن وجود ندارد. اریک فروم Erich Fromm می‌گوید: «در زمینه علوم اجتماعی عادت بر این قرار گرفته‌است که درباره مسائل انسانی، بدون در نظر گرفتن احساساتی که با این مسائل مربوط هستند، به تحقیق می‌پردازند. چنین فرض کرده‌اند که عینیت علمی ملازمه دارد که عقاید و تئوری‌های مربوط به انسان از تمام هیجاناتی که به انسان مربوط است جدا نگاه داشته شود.»^{۲۱} هربرت مارکوزه Herbert Marcuse به این بلایی که دامنگیر علوم انسانی شده‌است، «شناخت عملیاتی» می‌گوید که تعبیر مناسبی است. شناخت عملیاتی، انسان‌ها را به اشیای همگن و لاشعوری تقلیل می‌دهد که مانند سلول‌های بدن یا مولکول‌های یک سیستم شیمیایی، بدون این‌که خود بدانند، تابع قوانین ثابت و اراده‌ای خارجی هستند. پرسشنامه‌ها، آزمایش‌ها و نظریه‌های جامعه‌شناسی صنعتی، ابزار شناخت عملیاتی هستند که در واقع به فیزیک روابط اجتماعی می‌پردازند. زیرا فقط فیزیک روابط اجتماعی قابل تبدیل به مقیاس‌های کمی است و بنابراین به ساخت‌های پیچیده ذهن، تاریخ، اسطوره، عوامل هیجانی و احساسی و مجموعه عوامل عمیقاً فرهنگی توجهی نمی‌شود. درحالی‌که بخش عظیمی از روابط، تحت تأثیر همین عوامل قرار دارند که خارج از شناخت عملیاتی قرار می‌گیرند. هربرت مارکوزه در این باره می‌گوید: «شناخت عملیاتی سعی می‌کند با پرسشنامه‌ها و مطالعه در بازار کار و غیره قضیه را خاتمه دهد ... باید با یک بینش انتقادی ساخت جامعه بررسی گردد و خصوصیت سیاسی و معنوی اعمال و شرایط موجود در هر جامعه با شناختی آگاهانه تعیین شود. شناخت عملیاتی از آن بابت که به جزئیات و ظواهر امور می‌نگرد و انسان‌ها را از اندیشیدن باز می‌دارد، دریافتی نابخردانه است. در جامعه‌ای که این‌گونه دریافت‌های سطحی حکومت می‌کند تفکر جهانی شکل نمی‌گیرد زیرا شناخت عملیاتی چیزی جز محدودیت بازدارنده اندیشه نیست.»^{۲۲}

تجربه‌گرایی حاکم بر علوم انسانی در مقطعی از زمان تا حدودی توجیه‌پذیر بوده است. زمانی که علوم طبیعی از حیطة ایده آلیسم قرون وسطی بیرون می‌رفته، و یکی پس از دیگری از فلسفه جدا می‌شده و استقلال پیدا می‌کرده‌اند، بر روش تجربه‌گرایی تأکید فراوانی داشته‌اند. از آنجا که موضوع تحقیق علوم طبیعی موجودات غیرانسانی بوده است به کاربردن روش استقرایی مبتنی بر تجربه‌گرایی با موفقیت روبه‌رو شده و پرده از حقایق فراوانی برداشته است. فیزیک و شیمی و زیست‌شناسی می‌توانسته‌اند با روش تجربه‌گرایی به تحقیق بپردازند و بر داده‌های حسی تأکید کنند و به‌حق، مناسب‌ترین روش در علوم طبیعی نیز همین است. از آنجا که روش تجربه‌گرایی در علوم طبیعی موجب کسب موفقیت‌های بسیار گردید، روش تجربه‌گرایی معتبرترین روش علمی تلقی شد. سایر علوم هم برای کسب اعتبار و احراز استقلال از علم مادر (فلسفه)، کوشیدند به روش تجربه‌گرایی متوسل شوند زیرا شاهد کارآیی آن در علوم طبیعی بودند. اما اکنون که علوم انسانی اعتبار و استقلال مورد نظر خود را به دست آورده است آیا باز هم لازم است که ماهیت انسانی این علوم را با علوم طبیعی یکسان پنداریم و شیوه تحقیق علوم طبیعی (تجربه‌گرایی) را به کار ببریم؟ ماکس پلانک Max Planck فیزیکدان معروف، به تفاوت ذاتی علوم طبیعی با علوم انسانی پی برده بود و از این که دانشمندان علوم انسانی در به‌کارگیری روش تجربه‌گرایی و دنباله‌روی از شیوه علوم طبیعی اصرار داشته‌اند، اظهار شگفتی کرده است. او اعتقاد دارد که به کاربردن قوانین آماری علیت و روش‌های عینی محض در علوم فیزیک، شیمی، نجوم، و معدن‌شناسی کاملاً منطقی است زیرا موضوع این علوم اشیای بی‌جان تحت قوانین عام می‌باشد. در مورد علم زیست‌شناسی به کاربردن قوانین و روش‌های مزبور اندکی با اشکال مواجه می‌شود. زیرا این علم با موجودات زنده سروکار دارد و قوانین کشف شده با استثناهایی روبه‌رو می‌شود. سرانجام، ماکس پلانک تطبیق قوانین آماری علیت و روش‌های عینی محض را بر علوم انسانی امکان‌ناپذیر می‌داند. او در مقابل پیشنهاد می‌کند که مثلاً یک جامعه‌شناس می‌تواند با تحلیل طبیعت بشری خویش به بسیاری از پدیده‌های انسانی علم پیدا کند؛ زیرا سروکار او با همان نوع فعالیت‌هایی است که نظیر آن‌ها را در ذهن خود دارد^{۳۳}. دیلتای Dilthey نیز دقیقاً چنین اعتقادی دارد و امتیاز علوم انسانی را در این می‌داند که در این علوم، شناسا با شناخته کاملاً بیگانه نیست و بهتر می‌تواند شناخته را درک کند زیرا این دو از جهاتی با

یکدیگر شباهت دارند. به همین خاطر دیلتای، روش علوم انسانی را روش هرمنوتیک Hermeneutic می‌داند.^{۲۴} اوپنهایمر Oppenheimer فیزیکدان نیز تبیین پدیده‌های انسانی به کمک شیوه‌های علوم طبیعی را ناکافی می‌داند. او می‌گوید: «... حتی اگر امکان روشن کردن نمودهای فیزیکی وابسته به بعضی از عناصر خودآگاهی فراهم شود، عرضه داشت آن‌ها توصیف درست انسان اندیشنده و روشنی اندیشه‌ها و تصمیم اراده او یا لذت بردن چشمان او یا جان او را در مقابل یک اثر هنری آشکار نخواهد ساخت.»^{۲۵} جالب توجه این جاست که اوپنهایمر این‌گونه نظریه‌ها را پس از انفجار بمب اتمی در ژاپن ارائه می‌کند. او از طراحان بمب اتمی در آمریکا بود که پس از بمباران اتمی ژاپن دچار تردید شد و در معرض بدگمانی دولت آمریکا قرار گرفت و برای امنیت کشور خطرناک تشخیص داده شد. بنابراین، در این جا آثاری از ارتباط ساختاری روش‌های تجربه‌گرا و علوم اوتیلیته (فایده‌گرا) و نظام‌های تکنوبولی مشاهده می‌شود.

روش‌های تجربه‌گرا به مثابه ابزار علوم اوتیلیته

هرچند منشأ نزدیک تجربه‌گرایی محض، پوزیتیویسم رنسانس علمی و اندیشه‌های روشنگری است، «کانت» در پاسخ به پرسش «روشنگری چیست؟» چنین می‌گوید: «جسارت بورز و بدان! شجاع باش و از فهم خود بهره بگیر»^{۲۶}. اما اندیشه‌های روشنگری با فناوری مدرن برخاسته از آن، در تقابل دیالکتیک قرار می‌گیرد. فناوری مدرن، همه‌چیز، از جمله اندیشه‌های روشنگری را بر مبنای کارآیی و سودآوری به خدمت می‌گیرد. به طوری که جمله «از فهم خود بهره بگیر» تبدیل به انبوهی از آمار و ارقام می‌شود که علت جمع‌آوری بسیاری از آن‌ها معلوم نیست.^{۲۷} از فهم خود بهره گرفتن در مقایسه داده‌های آماری خلاصه می‌شود و یک پدیده فقط در قالب کمیّت آن، قابل بررسی تلقی می‌شود. نهایت نبوغ انسان این شده که مانند رایانه بیندیشد یعنی به دقت آمار و ارقام و گزیده‌های کمی شده پرسشنامه‌ها را وارد مغز خود نماید و آن‌ها را پردازش کند و با همان دقت به تجزیه واریانس، تحلیل رگرسیون و ... پردازد. به عبارتی الگوی تفکر انسان یکی از نمودارهای فناوری مدرن یعنی رایانه شده است. با چنین تفکری مفهوم هر پدیده در کمیّت آن خلاصه می‌شود؛ زیرا شرط اول کارآیی و سودآوری هر چیزی در این است که قابل اندازه‌گیری و مقایسه باشد. مثلاً باید بدانیم که اگر نور سالن یک کارخانه زیاد شود،

خستگی کارگران زیاد می‌شود یا کم؟ پس باید یک حس درونی مانند خستگی را به مقادیر کمی تبدیل کرد تا بتوان درباره فایده آن داوری کرد. حتی با شیوه «پانل»، تغییرات عقیده را به مقادیر کمی و عددی تبدیل می‌کنند؛ و برای موضوع کاملاً انتزاعی مثل تغییر عقیده، ساختارهای ریاضی فراهم می‌آورند^{۲۸} تا بتوانند در برنامه‌ریزی‌های سیاسی از آن بهره‌برداری کنند. انواع طیف‌های فاصله اجتماعی مانند طیف بوگاردوس، تورستن، لیکرت و ... از این قبیل اند^{۲۹} که می‌کوشند تا مفهوم انتزاعی فاصله گروه‌های اجتماعی را به مقادیر کمی تبدیل کنند و به مقایسه آن‌ها پردازند و در نهایت معلوم نمایند که گروه الف نسبت به گروه ب چند واحد بیشتر از گروه ج گرایش دارند. این‌گونه توصیف‌های کمی نتیجه نظام تکنوپولی فایده‌گراست که برای محاسبه سود و کارآیی هرچه بیشتر پدید آمده‌است. برگسون Bergson در این موضوع بحث جالب توجهی مطرح می‌کند. او فایده‌گرایی را جوهر عقل و روش‌های عقلانی می‌داند و چنین می‌گوید: «آنچه فلاسفه را به چنین بن‌بست عقلی کشانده این نکته است که آن‌ها در شناخت حیات هم مثل شناخت عالم مادی بر عقل اتکا کرده‌اند، در صورتی که عقل خاصیت نفع‌طلبی دارد و فقط برای عمل action به کار می‌آید و به همین سبب در خارج از قلمرو ماده نمی‌تواند نفوذ کند.»^{۳۰} برخی دیگر از متفکران مانند میشل کروزیه Michel Crozier برخلاف برگسون نفع‌طلبی را جوهر روش‌های عقلانی نمی‌داند بلکه برای نفع‌طلبی خصلتی عرضی قایل است. کروزیه روش‌های عقلانی را آخرین کوشش طبقه سرمایه‌دار برای حفظ قدرت خود می‌داند و نفع‌طلبی موجود در این روش‌ها را به مورد استفاده آن‌ها برمی‌گرداند.^{۳۱} روش‌های عقلانی (به معنای منطقی تجربی آن) و تقویت عقلانیت در دنیای مدرن مورد توجه بسیاری از متفکران معاصر قرار گرفته است که پرداختن به همه آن‌ها در این مقاله ممکن نیست. مهم‌ترین بررسی‌ها در زمینه عقلانیت دنیای مدرن را ماکس وبر Max Weber انجام داده‌است. او از عقلانیت صوری و عقلانیت ذاتی نام می‌برد که با ترکیب‌های متفاوتی در جوامع انسانی وجود دارند. ماکس وبر عقلانیت صوری را بر جامعه مدرن مسلط می‌داند که منجر به ضعف عقلانیت ذاتی و ظهور وضعیتی شده‌است که می‌توان به آن نامعقولی عقلانیت Irrationality of Rationality گفت.^{۳۲} در زمینه عقلانیت دنیای مدرن بسیاری از مطالعات انجام شده بر مبنای همین نظریه وبر استوار است. مثلاً جرج ریتزر George Ritzer نمود عینی عقلانیت صوری را در رستوران‌های

مک دونالد می‌داند و اصولاً به سلطهٔ عقلانیت صوری، مک‌دونالدیزه‌شدن جامعه می‌گوید که مهم‌ترین ویژگی‌های آن عبارتند از: کارآیی، سرعت، فوردریسیم، یکنواختی، فایده‌گرایی، لحاظ نکردن خصلت‌های انسانی، کوتاه‌شدن برخوردهای اجتماعی مستقیم و چهره‌به‌چهره و ... زیگمونت باومن بارزترین نمود عقلانیت صوری را کشتار جمعی یهودیان به دست نازی‌ها می‌داند که از لحاظ ساختاری این هم نتیجهٔ مک‌دونالدیزه‌شدن جامعه است.^{۳۳} به اعتقاد باومن، کشتار جمعی یهودیان در زمینهٔ عقلانیت صوری کاملاً به‌هنگار می‌نماید. یعنی این کشتار نه تنها عملی وحشیانه، هیجانی و کور نیست بلکه بسیار معقولانه و مبتنی بر دستاوردهای علمی و تکنیکی است. از بسترهای نظری این کشتار گرفته تا روش‌های فنی ساختن کوره‌های آدم‌سوزی، احداث راه‌آهن برای انتقال قربانیان، آمار و ثبت قربانیان و ... همگی در بطن علوم تجربه‌گرایی مدرن قرار دارد. مطالعات برخی از جغرافی‌دانان^{۳۴} و انسان‌شناسان^{۳۵} با روشی کاملاً تجربی، منجر به این شد که برخی از گروه‌های انسانی عامل اتلاف منابع زیستی و اخلاق در توسعهٔ مادی گروه‌های انسانی برتر معرفی گردند. ماهیت عقلانیت صوری، آفت را آفت می‌داند که باید با کارآمدترین روش از میان برداشته شود، خواه این آفت سوسک زابروس باشد خواه یهودی. فناوری مبتنی بر علوم پوزیتیویستی و تجربه‌گرا هم وظیفهٔ طراحی این روش‌های کارآمد را برعهده دارند. بنابراین از نظر فلسفی تا زمانی که عقلانیت صوری با همهٔ ابعاد خود بر جامعهٔ مدرن مسلط باشد، نمی‌توان امیدوار بود که حوادث آشویتس یا هیروشیما و ناکازاکی یا نسل‌کشی‌هایی که در آخرین سال‌های قرن بیستم در شبه‌جزیرهٔ بالکان رخ داد، دوباره تکرار نشوند.

بهتر است برای شرح مطلب از مثال جدیدتری استفاده شود. در سال ۱۹۹۶ در دانشگاه مون پلیه ۳ (فرانسه)، ژان فرانسوا گوتانگر Jean - François Gotanègre مقاله‌ای برای دریافت مدرک دکتری ارائه کرد. عنوان این رساله «زندگی و مرگ در رواندا» بود که در سطح بین‌المللی سروصدای زیادی برانگیخت. فرضیه‌ای که این رساله به دنبال اثبات آن است نتیجهٔ همان عقلانیت صوری است که علی‌رغم خوش‌بینی متفکران پست مدرن هنوز بر جهان مستولی است. در این رساله با روشی کاملاً تجربه‌گرایانه و مبتنی بر آمار و ارقام و عینیت علمی اثبات شده است که کشور رواندا از سال ۱۹۸۹ دچار قحطی شده است و ۷۰ درصد جمعیت آن با

کمک‌های بین‌المللی زنده هستند و درصد مهمی از آن‌ها به بیماری ایدز مبتلا می‌باشند. از طرفی تلاش‌های ۹۰ ساله برای نوسازی و غربی کردن این کشور به نتیجه نرسیده است. بنابراین رشد شدید جمعیت و فقر منابع زیستی در این کشور با هم متناسب نبوده و به شدت از حالت تعادل خارج شده است. گوتانگر در این شرایط نامتعادل، وجود جنگ‌های داخلی و درگیری‌های خونین قبایل رواندا را نوعی سازوکار طبیعی می‌داند که با کم کردن جمعیت، تعادل میان منابع زیستی و جمعیت را به رواندا باز می‌گرداند. در واقع او انسان‌های رواندایی را به سوسکهایی تشبیه می‌کند که با افزایش جمعیت و در نتیجه کمبود منابع زیستی دچار کانیالیسم (هم‌خواری) شده و با حذف بخشی از جمعیت، تعادل میان منابع زیستی و جمعیت دوباره برقرار می‌شود. در این رساله بارها از اصطلاح‌های جانورشناسی مانند پارازیت، پارک و ... استفاده شده است که نشان می‌دهد نویسنده از جنبه نظری میان انسان رواندایی و جانوران تفاوت ماهوی قایل نبوده است.^{۳۶} نتیجه سیاسی نظریه علمی و تجربی گوتانگر که مبراً از هرگونه پیش‌فرض و ارزش، ساخته و پرداخته شده این می‌شود که در کشورهای جهان سوم تعادلی میان میزان جمعیت و منابع زیستی وجود ندارد و طبیعی‌ترین و بهترین راه نجات، جنگ‌های داخلی است تا به این ترتیب افراد ضعیف و اضافی حذف شوند. اما واقعیت این است که از یک طرف کشورهای صنعتی منابع زیستی کشورهای جهان سوم را غارت می‌کنند و از طرف دیگر پزشکی مدرن وارد این‌گونه کشورها می‌شود و موجب کاهش مرگ و میر می‌گردد. به این ترتیب تعادل میان منابع زیستی و میزان جمعیت از بین می‌رود که همگی نتیجه مستقیم یا غیرمستقیم نظام‌های تکنوپولی است. آنگاه نظام‌های تکنوپولی به پشتوانه نظریات کسانی از قبیل گوتانگر سلاح‌های تولیدی خود را به این‌گونه کشورها می‌فروشند تا یکدیگر را از بین ببرند و به اصطلاح تعادل به جامعه آن‌ها بازگردد. در این میان سودی که نصیب کشورهای صنعتی یا نظام‌های تکنوپولی می‌گردد عبارت است از: (۱) تصاحب منابع زیستی کشورهای جهان سوم؛ (۲) فروش فناوری‌هایی مانند پزشکی مدرن به آن‌ها؛ (۳) فروش ابزارهای نظامی به آن‌ها؛ و (۴) انجام دادن آسان و رایگان آزمایش‌های تسلیحاتی و پزشکی بر روی آن‌ها. بنابراین نظریه‌های تجربی و علمی کسانی مانند گوتانگر کاملاً در پارادایم عقلانیت صوری جای می‌گیرد و به طریق اولی به دنبال سود هرچه بیشتر و کارآیی است.^{۳۸}

در دنیای مدرن عقلانیت صوری و شناخت تجربه‌گرا در نوعی ارتباط متقابل قرار گرفته‌اند که مانع کشف حقایق انسانی هستند. بار دیگر باید در این پرسش تأمل کرد که آیا در تحقیقات علوم انسانی ذات «شناسایی» دچار تحریف نشده‌است؟ به تعبیر هربرت مارکوزه، چگونه می‌توان فقط با توصیف کمی اشیا و پدیده‌ها و سنجش فایده آن‌ها و بدون به‌کارگیری ادراک حسی و مفاهیم انتزاعی و محتوای تاریخی به ماهیت پدیده‌ها و اشیا پی برد؟^{۳۲}

پست مدرنیسم و نقد فرا روایت علم

در نقد روش‌های علمی مدرن، اشاره به جریان‌های پست مدرنیستی، که تقریباً از سال ۱۹۷۰ شروع شده‌است، لازم می‌نماید. جورج لارین George Larrain در توصیف پست مدرنیسم چنین می‌گوید: «... به زعم پست مدرنیسم جهان نمی‌تواند به‌طور پیوسته در کلیت خود نمود داشته باشد و توسعه تاریخی جهان نمی‌تواند از روح یا ادراکی عالمگیر برخوردار باشد.»^{۳۰} بنابراین پوزیتیویسم و تجربه‌گرایی علمی، با داعیه کشف قوانین عام و تعمیم آن به کل بشر، دچار اشکال می‌شود. غایت تجربه‌گرایی مدرن، کشف قانون است و ویژگی قانون، جهان شمولی است که در زمینه علوم انسانی جنجال برانگیز است. ژان فرانسوا لیوتار Jean - Francois Lyotard علم و عقل را در اصطلاح فرا روایت می‌نامد؛ یعنی علم و عقل مدرن، روایتی جهان شمول و عام است که تمام روایت‌های خرد در داخل آن و بر اساس آن توضیح داده می‌شوند.^{۳۱} در عصر مدرن تمام ابعاد زندگی انسان بر مبنای فرا روایت علم، تبیین و تنظیم می‌شود که مورد انتقاد متفکران پست مدرن واقع شده است. زیرا اگر فرا روایتی مانند علم (یا هر چیز دیگر) بر بشریت غالب باشد آن‌گاه بسیاری از روایت‌های خرد مجال بروز نخواهند یافت و بسیاری از ارزش‌ها نادیده انگاشته خواهند شد و زمینه بروز بسیاری فجایع فراهم خواهد آمد. پس در تفکر پست مدرن تقسیم‌بندی پوزیتیویستی فاکت‌ها (واقعیات) و ارزش‌ها کنار گذاشته می‌شود و علم به‌عنوان جریانی مبتنی بر ارزش و ارزش‌سازی معرفی می‌گردد.^{۳۲}

نتیجه

استفاده از پرسشنامه‌های گوناگون برای کسب داده‌های حسی دقیق، مانند کاریکاتوری

است از تلسکوپ و میکروسکوپ و ... که برای همین منظور طراحی شده‌اند. آیا به جای این که تنها به گردآوری ارقام و آمار بی شمار بپردازیم که نهایتاً هیچ شناخت عمیقی از انسان به دست نمی‌دهند، بهتر نیست ماهیت ویژه علوم انسانی را انکار نکنیم و به تحلیل وجودی انسان در شبکه‌ای از ساخت‌های ذهنی، محیط، تاریخ، هیجان‌ها، امیال، عوامل فرهنگی، عوامل هویتی و هویت بخشی، و ... بپردازیم؟ این روشی است که برخی از فیلسوفان معاصر مانند ادگار مورن Edgar Morin در پیش گرفته‌اند. ادگار مورن در مصاحبه‌ای روش خود را خیلی روشن توصیف می‌کند: «به لحاظ روش متوجه شدم که باید دو نوع شناخت [عقلانیت علمی و تحقیق فلسفی] را که معمولاً جدا از یکدیگر می‌شمارند به اشتراک به کار گیرم. از سویی، حداکثر داده‌های عینی را گردآوری کنم و از سوی دیگر، عاطفه و محبت را نیز در کار کنم. چون من هم فردی بودم در میان سایر افراد، و با آن‌ها روابط دوستانه‌ای داشتم.»^{۳۳} این که محقق بخواهد خود را از سایر افراد جدا نگه دارد و دیگران را صرفاً موضوع پژوهش بداند و در عواطف، هیجان‌ها، تاریخ و فرهنگ آن‌ها شریک نگردد، راه به جایی نمی‌برد. این، مانند تجربه‌ای است که در سال ۱۳۵۸ در مورد بلوچ‌های کال ایمانی (واقع در شمال بجنورد) به دست آمد. این عشایر بلوچ بر اساس پرسشنامه‌های کاملاً علمی تمایل خود را به یکجانشینی و اشتغال به کشاورزی نشان داده بودند ولی پس از این که مأموران دولت برایشان موتور پمپ و تجهیزات کشاورزی می‌آوردند، برخلاف انتظار از پذیرفتن آن امتناع می‌کنند و در عوض به ازای هر نفر ۲۰۰ گوسفند و ۱۵ شتر تقاضا می‌کنند.^{۳۴} این تجربه نشان می‌دهد که ساختارهای فرهنگی، اقتصادی، و تاریخی گروه کوچکی مانند بلوچ‌های کال ایمانی هم قابل تقلیل به گزینه‌های پرسشنامه‌ای نیست و به درستی نتایج آن نمی‌توان مطمئن بود، تا چه رسد به ساختارهای جوامع مدرن پیچیده. بنابراین باید در نتایج روش‌های تجربه‌گرا در علوم انسانی تأمل بیشتری کرد. در مقاله‌ای که در شهریور ۱۳۸۰ برای ارائه در نخستین همایش «کاشمر و توسعه» تهیه شده بود، روش‌هایی کاملاً تجربه‌گرایانه و مبتنی بر پرسشنامه‌های دقیق به کار رفته بود. جامعه آماری این مقاله شهرستان کاشمر، و حجم نمونه آن از ۳۰۰ نفر تجاوز نمی‌کرد ولی به ازای نتایجی عام، تعمیم یافته و شبه قانون منجر شده بود؛ از این قرار: «طبق بررسی‌های به عمل آمده در شهر کاشمر، موانع فرهنگی چون اعتقاد به قضا و قدر و سرنوشت، استبدادزدگی و خشونت، عدم پایبندی به قانون و احترام متقابل،

محافظه کاری و دورویی، تنبلی، حاکمیت احساسات و ... از جمله عمده ترین موانع فرهنگی توسعه و توسعه پایدار می باشند»^{۳۵}. این اظهارات یادآور نظریه پردازهای استعمار است که در پارادایم عقلانیت صوری، چنین خصایلی را به جهان سومی ها نسبت می داده اند تا عدم لیاقت آن ها را در بهره برداری از منابع خودشان اثبات نمایند و مترویل از این بابت تشویشی به دل راه ندهد.

موضوع علوم انسانی را می توان به یک متن تشبیه کرد که برای تفسیر در مقابل کسانی چون دیلتای یا کالینگ وود Collingwood قرار گرفته باشد. یعنی باید از نوعی خود جا به جایی علمی یا به عبارتی self - transposition بهره ببریم. زیرا در تفسیر هرمنوتیک یک متن، مفسر باید از نظر روانی و شخصی خود را به جای مؤلف قرار دهد و به لحاظ زمانی ساختارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ... عصر مؤلف را دریابد و در آن قرار بگیرد. در نهایت با بازسازی ذهنی همه ویژگی های شخصی، زمانی و مکانی مؤلف، به تفسیر نسبتاً درستی از نوشته های او دست خواهد یافت.^{۳۶} حال این متن می تواند یک عنصر فرهنگی یا نظام تولید یک گروه اجتماعی باشد. بنابراین بهتر است به جای این که فقط با پرسشنامه ها و آمارگیری ها و آزمایش ها و ... کار خود را آسان کنیم، بر دانش همه جانبه خود بیفزاییم. آن گاه به تحلیل سیستماتیک پدیده ها دست خواهیم یافت و نصیب بیشتری از حقیقت خواهیم برد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پی نوشت ها

- ۱- برای آگاهی بیشتر رک: فیلیسین شاله: شناخت روش علوم یا فلسفه علمی، ترجمه یحیی مهدوی، تهران، شرکت سهامی افست، ۱۳۵۰، ص ۸۰.
- ۲- برای آگاهی بیشتر رک: گپالاسرنا: روش شناسی تطبیقی در علوم اجتماعی، ترجمه رحیم فرخ نیا، مشهد، نشر موندیز، ۱۳۷۳، صص ۱۱-۱۳.
- ۳- کارل ریموند پوپر: منطق اکتشاف علمی، ترجمه سیدحسین کمالی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰، صص ۶۱ و ۶۰.
- ۴- رک: ویل دورانت: تاریخ فلسفه، ترجمه عباس زریاب، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، ص ۱۲۰.
- ۵- نیکلا کپرنیک (۱۴۷۳-۱۵۴۳) ستاره شناس لهستانی، که هیت بطلیموس را رد کرد و به گردش زمین و چگونگی آن پی برد. کپرنیک را پدر نجوم جدید می دانند.
- ۶- بوهان کپلر (۱۵۷۱-۱۶۲۰) ستاره شناس آلمانی، که در مورد حرکت کرات آسمانی موفق به کشف سه قانون زیر شد: (۱) هر سیاره در مداری بیضی شکل به دور خورشید حرکت می کند که خورشید در یکی از دو کانون این مدار بیضی

شکل قرار دارد؛ (ب) هرگاه از مرکز سیاره‌ای شعاعی به مرکز خورشید رسم شود، سطح حاصل از حرکت این شعاع نسبت مستقیم با زمان حرکت سیاره به دور خورشید دارد؛ (ج) مجذور زمان حرکت کامل هر سیاره به دور خورشید نسبت مستقیم با توان سوم قطر اطول مدار بیضوی آن‌ها دارد.

۷- تیکو براهه (۱۵۴۶ - ۱۶۰۱) ستاره‌شناس دانمارکی، که مشاهدات او موجب شد کپلر قوانین خود را در مورد سیارات تنظیم کند.

۸- ویلیام گیلبرت (۱۵۴۰ - ۱۶۰۳) دانشمند و پزشک انگلیسی.

۹- ویلیام هاروی (۱۵۷۸ - ۱۶۵۷) فیزیولوژیست و پزشک انگلیسی که برای اولین بار نظریه گردش خون را ارائه کرد.

۱۰- ر.ک: ویل دورانت: همان منبع، ص ۱۲۹.

۱۱- سیدونس ادیانی: تفکری در فلسفه دکارت، تهران، نقش جهان، ۱۳۷۹، ص ۴۹.

۱۲- ر.ک: امیرمهدی بدیع: هگل و مبادی اندیشه معاصر، ترجمه احمد آرام، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳، ص ۴۶.

۱۳- ر.ک: پیتر سینگر: هگل، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹، ص ۱۰۹.

۱۴- ر.ک: محمدعلی فروغی: سیر حکمت در اروپا، جلد سوم، تهران، زوار، ۱۳۴۴، صص ۱۰۹ - ۱۰۱.

۱۵- ر.ک: جان هیک، فلسفه دین، ترجمه بهرام راد، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۲، ص ۱۵۹.

۱۶- ر.ک: ویل دورانت: لذات فلسفه، ترجمه عباس زریاب، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی،

۱۳۷۱، ص ۲۵. برای آگاهی بیشتر از آراء دیوید هیوم ر.ک: حسینعلی نوذری: صورت‌بندی مدرنیته و پست مدرنیته، تهران،

نقش جهان، ۱۳۷۹، صص ۶۱ و ۶۲؛ دیوید و هاملین: تاریخ معرفت‌شناسی، ترجمه شاپور اعتماد، تهران، پژوهشگاه علوم

انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۴، صص ۸۰ - ۷۲.

۱۷- ر.ک: کریم مجتهدی: فلسفه نقادی کانت، تهران، مؤسسه نشر هما، ۱۳۶۳، صص ۵۳ - ۲۸.

۱۸- ژان برون: فلسفه رواقی، ترجمه سیدابوالقاسم پورحسینی، تهران، کتاب‌های سیمرغ، ۱۳۶۲، ص ۵۳.

۱۹- برای آگاهی بیشتر از آرای لاک ر.ک: ج. برنوفسکی، مازلیش: سنت روشنفکری در غرب، ترجمه لیلا سازگار،

تهران، آگاه، ۱۳۷۹، صص ۲۸۰ - ۲۷۵.

۲۰- ر.ک: هانس رایسناخ: پیدایش فلسفه علمی، ترجمه موسی اکرمی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱،

ص ۱۰۸.

۲۱- اربک فروم: انقلاب امید، ترجمه مجید روشنگر، تهران، مروارید، ۱۳۶۰، ص ۷۳.

۲۲- هربرت مازکوزه، همان منبع، صص ۱۳۰ و ۱۳۱.

۲۳- ماکس پلانک: علم به کجا می‌رود، ترجمه احمد آرام، تهران، فجر، ۱۳۵۴، صص ۲۱۱ - ۲۰۵.

۲۴- پل ریکور: «رسالت هرمنوتیک»، ترجمه مراد فرهادپور - یوسف ابادزی، فصلنامه فرهنگ، کتاب چهارم و پنجم،

بهار و پاییز ۱۳۶۸، صص ۲۷۰ و ۲۷۱.

۲۵- رابرت اوپنهایم: علم و فزائنگی، ترجمه احمد آرام، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی،

۱۳۷۰، ص ۱۰۶.

۲۶- لوسین گلدمن، فلسفه روشنگری، ترجمه شیوا کاویانی، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۵، ص ۳۲.

۲۷- در این زمینه ر.ک: نیل پستمن: تکنوپولی؛ تسلیم فرهنگ به تکنولوژی، ترجمه صادق طباطبایی، تهران،

اطلاعات، ۱۳۷۵، صص ۲۲۸ - ۱۹۹.

۲۸- ر.ک: ریمون بودون: روش‌های جامعه‌شناسی، ترجمه عبدالحسین نیک‌گوهر، تهران، سازمان انتشارات و

آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹، ص ۷۹.

- ۲۹- ر.ک : فرامرز رفیع پور : کندوکاوها و پنداشته‌ها؛ تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۴، صص ۲۸۵ - ۲۰۰.
- ۳۰- ر.ک : عبدالحسین زرین کوب : با کاروان اندیشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹، ص ۳۷۵.
- ۳۱- ر.ک : موریس دو ورژه : روش‌های علوم اجتماعی، ترجمه خسرو اسدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۷۲.
- ۳۲- ر.ک : جورج ریتزر : نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر. ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۷۷۸.
- ۳۳- ر.ک : همان منبع، ص ۷۸۷.
- ۳۴- ر.ک : حسین شکوئی : فلسفه جغرافیا، تهران، گیتاشناسی، ۱۳۷۳، صص ۲۰۲ - ۱۴۰.
- ۳۵- ر.ک : اصغر عسکری خانقاه - محمدشریف کمالی : مقدمه بر انسان‌شناسی زیستی، جلد اول، تهران، توس، ۱۳۶۴، صص ۸ - ۱.
- 36 - Jean - François GOTANE`GRE, *Vivre et Mourir au Rwanda : Un exemple de géographied'une catastrophe humaine*, universite Paul Valery - Montpellier, III U.F.R. Geographie, 1996 .
- ۳۷- ر.ک : کلود زاو : پژوهش به شیوه پرسشنامه‌ای، ترجمه جهانگیر جهانگیری، شیراز، راهبرد، ۱۳۷۳، ص ۱۵.
- ۳۸- خوشبختانه در همه جهان افرادی مخالف این‌گونه نظریه‌ها وجود دارند، به طوری که مخالفان این نظریه مانع دفاع ترگوتانگر شدند و حتی استاد راهنمای او مجبور به استعفا از شغل خود شد.
- ۳۹- ر.ک : هربرت مارکوزه : انسان تک ساحتی، ترجمه دکتر محسن مؤیدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۱۲۲.
- 40 - Jorge Larrain, *Ideology and Cultural Identity*, published by polity press, USA, 1994, P.105.
- ۴۱- ر.ک : حسینعلی نوذری : صورت‌بندی مدرنیته و پست مدرنیته، تهران، نقش جهان، ۱۳۷۹، صص ۲۱۴ و ۲۱۵.
- ۴۲- ر.ک : استینار کوال : «مضامین پست مدرنیته»، مجموعه مقالات پست مدرنیته و پست مدرنیسم، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران، نقش جهان، ۱۳۷۹، ص ۶۷.
- ۴۳- رامین جهانگللو : نقد عقل مدرن، ترجمه حسن سامعی، تهران، فرزاد روز، ۱۳۷۷، ص ۴۸.
- ۴۴- ر.ک : محمدحسین پاپلی یزدی - فاطمه وثوقی - مجید لباف خانیکی : طرح پژوهشی تحولات مسکن کردهای خراسان شمالی، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۰، صص ۱۳ و ۱۴.
- ۴۵- این مقاله توسط یکی از متخصصان برنامه‌ریزی شهری با مدرک دکتری نوشته شده است که از ذکر مشخصات دقیق مقاله به لحاظ رعایت برخی ضرورت‌ها خودداری می‌شود.
- ۴۶- برای آگاهی بیشتر ر.ک : دامیاتی گوپتا، «اندیشه سیاسی و تفسیر: معضل پیچیده تفسیر»، مجموعه مقالات پست مدرنیته و پست مدرنیسم، همان منبع، صص ۶۵۶ - ۶۵۳.